



از تاریخ تا قصه در روایات قرآنی

با توجه به تصریح قرآن و نیز ماهیت و جایگاهی که این کتاب در بین مسلمین دارد، مقصود اولیه از بیان داستان‌ها و قصص، تدبر و عبرت‌آموزی است و نه صرف بیان روایت تاریخی.

با توجه به تصریح قرآن و نیز ماهیت و جایگاهی که این کتاب در بین مسلمین دارد، مقصود اولیه از بیان داستان‌ها و قصص، تدبر و عبرت‌آموزی است و نه صرف بیان روایت تاریخی. از این رو، هرچند نزد یک مسلمان مومن به وحیانی بودن قرآن، نام آوردن از هویت‌های تاریخی و سرگذشت آنها یک سند معتبر در ارتباط با واقعیت این هویت‌ها تلقی می‌شود، ولی جایگاه اولیه و اساسی داستان قرآنی نزد مسلمانان، یک منبع تاریخی نیست، بلکه روایت و داستان در این کتاب در خدمت بیان پیام قرار داد.

این مطلب در مقایسه بین قرآن و سایر کتب مقدس، بیشتر آشکار می‌شود. برای مثال، بسیاری از شخصیت‌های داستان‌های قرآن در تورات نیز یاد شده اند؛ مثل آدم و حوا، نوح، ابراهیم، ساره، فرعون، موسی و... اما نوع روایت پردازی در این دو کتاب، تفاوت ماهوی آشکاری دارد. اولین تفاوت عبارت است از این که در تورات، روایات کاملاً به شکل و ترتیب تاریخی بیان می‌شوند، در حالی که در قرآن، داستان افراد و شخصیت‌ها و پیامبران در مواضع مختلف بیان می‌شود و لزوماً ترتیب تاریخی در بین این شخصیت‌ها و داستان‌های آنها وجود ندارد. حتی گاه ماجراهای یک شخص واحد در مواضع مختلفی از قرآن ذکر می‌شود.

از تفاوت‌های دیگر بین داستان‌های این دو کتاب، می‌توان به کثرت شخصیت‌های تورات، در قبال قلت شخصیت‌های قرآن اشاره کرد. تورات در بیان نسب انبیاء و فرزندان‌شان دقت بسیار زیادی به خرج می‌دهد و بسیاری از محتوای تورات را ذکر تعداد فرزندان انبیاء و نیز این مساله که در چه سنی صاحب اولین فرزند شدند و در چه سنی وفات یافتند، به خود اختصاص داده است. اما چنین محتوایی اصلاً جایگاهی در قصص قرآنی ندارند. چنین تفاوت‌هایی به خودی خود، به مخاطب چنین القا می‌کند که تورات سعی دارد در درجه اول، حقایق تاریخی را روایت کند؛ یعنی (در کنار سایر چیزها) یک کتاب تاریخ است. اما وقتی جنبه بیان تاریخ در روایت غلبه پیدا می‌کند، جنبه داستانی و پیام‌رسانی داستانی آن، به خودی خود تا حدی در حاشیه قرار می‌گیرد.

داستان‌های قرآن، به جنبه‌های ریز تاریخی، مثل سن انبیاء، نسب آنها، و تعداد دقیق فرزندان‌شان، و ذکر جزئیات حادثه تاریخی، و بیان دقیق شرایطی که این حادثه در آن روی داده، توجه ندارد. همین مطلب باعث می‌شود جنبه تاریخی روایت در حاشیه قرار گیرد و جنبه داستانی و پیام‌رسانی آن محوریت پیدا کند. بدین وسیله، آن چیزهایی که بین ما به عنوان مخاطب امروزی و این شخصیت‌ها، به عنوان هویت‌های تاریخی فاصله می‌افکند، در داستان پرنرنگ نمی‌شود و مخاطب با داستان ارتباط نزدیک‌تری پیدا می‌کند و پیام داستان و مناسبات افراد با یکدیگر و ردیلت‌ها و فضیلت‌ها و شخصیت‌های مثبت و منفی، بیشتر قابل درک می‌شود.

از این رو، داستان‌های قرآنی همواره نزد مخاطب قابلیت نمونه‌سازی امروزی را دارند و گویی مخاطب قرآن مورد این هشدار قرار می‌گیرد که نکند به سرنوشت فرعون، جالوت، نمرود، هامان، ابولهب و... دچار شود. به عبارت دیگر، این شخصیت‌ها در درجه نخست، نه در خدمت بیان حادثه‌ای تاریخی برای محقق تاریخ، بلکه در خدمت عبرت‌آموزی و شناختن مصادیق سبک‌های مختلف زیستن، در همه ادوار تاریخ قرار می‌گیرند. بنابراین، فرعون، و جالوت و ابولهب، در داستان‌های قرآن بیش از این که شخصیت‌های تاریخی باشند، هر یک، نمونه یک سبک «زندگی»، یا یک نمونه «بودن» هستند؛ سبک زندگی و نمونه‌بودنی که همواره قابل تکرار است و قرآن تلاش دارد به افراد، این مطلب را هشدار دهد. توجه داشته باشیم این مطلب که چنین شخصیت‌هایی در داستان‌های قرآن، در درجه نخست، هر یک، نمونه‌ای از یک سبک زندگی متفاوت هستند، به این معنا نیست که این اشخاص حقیقت تاریخی ندارند، بلکه به این معناست که حقیقت تاریخی آنها در بسیاری از روایت‌های قرآن، در حاشیه قرار دارد.

حسین شقاقی / گروه اندیشه